

مارگریت یورسنار

شراره‌ها

ترجمه رضا رضایی



طراح: ساعد مشکی

www.ketab.ir



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: یورسنا، مارگریت، ۱۹۰۳ - ۱۹۸۷ م.

Yourcenar, Marguerite

عنوان و نام پدیدآور: شواره‌ها/ مارگریت یورسنا؛ ترجمه رضا رضایی.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشکی، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۲۳۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۶۵-۹۸-۴

نوعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: *Feux*.

یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی تحت عنوان *Fires* ترجمه شده است.

یادداشت: کتاب حاضر در سال ۱۳۹۱ تحت عنوان *شواره‌ها* در نشر نامک منتشر شده است.

عنوان اصلی: *شعله‌ها*.

موضوع: داستان‌های فرانسه - قرن ۲۰ م.

موضوع: French fiction-20th cent.

سازمان برده: سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۱۳۳۵ - مترجم

رده‌بندی کتاب: ۷۱۳۰ و ۷۱۳۰/۱۰۱

رده‌بندی دی‌جی: ۸۴۳، ۱۱۲

شماره کتاب شناسایی: ۱۸۵۰۵۹

شراره‌ها

مارگریت یورسنار

ترجمه رضا رضایی

طراحی ساعد مشکی

با سپاس از همکاری فهیمه صافی

لیتوگرافی و چاپ آرتا

صحافی فرانکر

چاپ نخست ۱۳۹۶

شماره ۱۰۰

قیمت ۳۲,۰۰۰ تومان

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Fires

Marguerite Yourcenar

Translated from the French by Dori Katz in collaboration with the author

The University of Chicago press

Chicago, 1994

سخن مترجم ۱۱

پیش‌گفتار ۲۵

تأملات یکم ۴۱

فایده‌را یا یأس ۴۵

تأملات دوم ۵۵

آخ‌بیس یا دروغ ۵۹

تأملات سوم ۷۳

پاتروکلس یا دردمند ۷۷

تأملات چهارم ۸۰

آنتیگونه یا انتخاب ۹۱

تأملات پنجم ۱۰۳

لینا یا راز ۱۰۷

تأملات ششم ۱۲۵

مریم مجدلیه یا نجات ۱۲۹

تأملات هفتم ۱۴۹

فایدون یا رقص ۱۵۳

تأملات هشتم ۱۷۵

کلوتَمَنِسْترا یا جنایت ۱۷۹

تأملات نهم ۱۹۷

سایفو یا خودکشی ۱۹۹

تأملات دهم ۲۲۱

نام نهم ۲۲۱

مارگریت یورسنار (۱۹۰۳-۱۹۸۷) مان نویس، نمایش نامه نویس، شاعر، داستان کوتاه نویس، خودزندگینامه نویس، نقاد، مترجم و برنده جایزه های متعدد و معتبر بوده است. فیض و کمال، علم، بصیرت روان شناسانه، تأملات عمیق متافیزیکی و نوعی اصیل در کار او جمع شده بود و از مجموع این ها هنری پدید آمد، بود که هم از لحاظ گستره ژانرهای ادبی چشمگیر بود و هم از لحاظ اندک و غنای فوق العاده ای که به بار می آورد. به همین علت، آکادمی فرانسه در سال ۱۹۸۰ او را به عضویت خود پذیرفت — که این واقعه بی سابقه ای بود، زیرا از اوایل قرن هفدهم که آکادمی فرانسه تأسیس شده بود هیچ گاه هیچ زنی به جمع چهل نفره «جاودانگان» راه نیافته بود.

یورسنار در نوجوانی به چند زبان حرف می‌زد و متون لاتینی و یونانی را می‌خواند، و همین شاید اساس اشتغال خاطر بعدی او به مضمون‌های کلاسیک شد. عاشق ادبیات و فلسفه بود، اما هیچ‌گاه به دانشگاه نرفت و تعلیمات آکادمیک ندید. اصل و نسب کاتولیک داشت و از مناسک و مراسم عبادی کلیسا خوشش می‌آمد، اما به شدت شیفته زیبایی و رموز راز عرفان شرقی بود. به اساطیر یونانی و آیین‌های قدیمی نیز عشق می‌ورزید. مجموع این گرایش‌ها در نهایت او را به «تقرّب دائمی بشر به ابدیت» معطوف کرد.

یورسنار در چهارده سالگی شعر می‌گفت. آثارش خیلی زود به چاپ رسید. موضوعی‌ها، موتیف‌های اساطیری زمینه کارهای او بودند. در اواخر دهه ۱۹۲۰، جستارها، شعرها و بعضی از داستان‌های کوتاهش در نشریه‌های مجید ادبی چاپ می‌شد. در سال ۱۹۲۹ با انتشار نخستین رمانش به نام *آلکسی یا رساله مبارزه عبث* نظر نقادان را به خود جلب کرد و عدای آن را با جستارهای میشل دو مونتنی مقایسه کردند. این رمان پر بود از اهلما، قصار، مانند: «لذت و رنج دو احساس بسیار نزدیک به هم‌اند».

یورسنار در سال ۱۹۲۹ به سفرهای دورودراز در اروپا و شرق مدیترانه رفت و پس از خانه به‌دوشی‌ها سرانجام در پاریس منزل کرد. مضمون رمان دومش به نام *اتورودیکه* جدید ناممکن بودن حل معمای عشق، بغرنجی آن و ویرانگری نیروی محرک آن است، و رنجی که با «دوست داشتن یک نفر» همراه است. یک سال بعد

جستاری منتشر کرد به نام پیندار، درباره شاعر بزرگ یونان باستان، که تلاشی بود برای بیان معنای عرفانی مناسک و آیین‌ها. چند داستان کوتاه نیز با زمینه‌هایی از دوران رنسانس و نهضت اصلاح دینی نوشت که چاپ شدند. در سال ۱۹۳۴ رمان دیناروایی را نوشت که زمینه‌اش رُم دوره فاشیستی بود و توخالی بودن فاشیسم را نشان می‌داد و در عین حال این موضوع را طرح می‌کرد: هرکس که برای رسیدن به خوشبختی تقلا کند اما به جای آن با بدبختی و مرگ مواجه شود. ناگزیر نه فقط دیگران بلکه خودش را هم فریب می‌داده و باور داشته که رؤیاهایش تحقق می‌یابد.

یورسنار به سبب نزد مال به ترجمه نیز روی آورد. کتاب موج‌ها نوشته ویرجینیا وولف را به آانس ترجمه کرد که در سال ۱۹۳۷ منتشر شد. آنچه میزی می‌نویسد از نری جیمز را نیز ترجمه کرد که البته تا سال ۱۹۴۷ منتشر نشد. اما براساس علاقه شخصی کارهای دیگری هم ترجمه کرد.

یورسنار به علت علاقه خاصی که به فرهنگ یونان داشت به ترجمه شعر یونانی نیز روی آورد و شعرهایی از زمان مایا، مختلف ترجمه کرد که به نظر نقادان زیباتر از اصل از کار درآمده‌اند. در پاییز ۱۹۳۷، به دعوت گریس فریک به آمریکا رفت و با یک دوست مادام‌العمر و مترجم تعدادی از آثار یورسنار شد. چند ماه بعد به اروپا برگشت و به سرعت رمان کوتاه تیر خلاص را نوشت. موضوع این رمان نیز قوه فراگیر عشق است، همان انرژی جوشان و مرموزی که ما را به حرکت وامی‌دارد، نوعی «نیروی مهیب». شور و سودا

به فرجام تراژیک می‌منجر می‌شود، هرچند که این فرجام در زندگی بیشتر آدم‌ها حالت خفته‌تر یا پنهانی‌تری می‌یابد.

صحنه داستان‌های شرقی، که در سال ۱۹۳۸ منتشر شد، خاورمیانه و خاور دور است. همه داستان‌های این مجموعه نیز به عشق و مظاهر گوناگون عشق می‌پردازند. در سال ۱۹۳۸ اثر دیگری نیز از یورسنار منتشر شد به نام رؤیاها و تقدیرها که در آن یورسنار رؤیاهای خود را بازگو و تحلیل کرده است بی‌آن‌که به نگرش فرویدی تعبیر رؤیا یا دیگر تئوری‌های رایج متوسل بشود. دغدغه اصلی یورسنار عمدتاً آریا، شناسی دنیای رؤیا بود.

در سال ۱۹۴۵ که اروپا دچار هرج و مرج شد، یورسنار بار دیگر به دعوت تدریس فرستاد. به آمریکا رفت، به این امید که پس از مدت کوتاهی به یونان برود، اما اقامتش در آمریکا طولانی از کار درآمد و به عنوان معلم با حقوق بسیار در آمریکا و تاریخ هنر مشغول کار شد و زندگی را پیش برد. در سال‌های جنگ جهانی دوم، و پس از آن، تعدادی از جستارها و شعری که در نشریه‌های مهاجران فرانسوی چاپ می‌شد، سه نمایشنامه هم نوشت که موضوع آن‌ها را از اساطیر یونان گرفته بود. با این حال، سال‌های ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۸ عمدتاً سال‌های دست شستن از فعالیت ادبی بود. بیشتر به تدریس و تحقیق گذشت.

اما مهم‌ترین کتاب یورسنار هنوز نوشته نشده بود. خاطرات هادریانوس در سال ۱۹۵۱ منتشر شد و به شهرت رسید و جایزه‌های متعددی به نویسنده‌اش دادند. پس از انتشار ترجمه انگلیسی

این کتاب در سال ۱۹۵۴، یورسنار توانست حدود شش سال کار تدریس را کنار بگذارد. *خاطرات هادریانوس* رمانی تاریخی در عالی‌ترین مرتبه است. وقایع و جزئیات همه مستندند. نویسنده پژوهش‌های موشکافانه و دقیقی کرده است. یورسنار سال‌های سال کتابخانه این امپراطور را بازسازی کرد، یعنی هرچه را دربارش خوانده و نوشته بود مطالعه کرد، چیزهایی را که این امپراطور صاحبش بود مشاهده کرد، به جاهایی که او رفته بود سفر کرد، و هم اسناد و مدارک و اشیاء موجود را که به دوره حکومت او مربوط می‌شد بررسی کرد. تحقیقات یورسنار چنان عالی است که مورخان خواننده کتاب او آمده‌اند. اما سوای این کار (که فی‌نفسه ارزش بی‌بدیلی دارد)، یورسنار کتاب را از دیدگاه امپراطور «تقریباً خردمند»ی نوشته است که سنجورد و میل شده و می‌خواهد «قیافه»ی مرگ خود را ببیند. یورسنار از فرم رمان نامه‌وار استفاده کرده است و هادریانوس در نامه‌هایی به پسرش، نده‌ساله خود تأملات خود را در باب حکومت بیست و دو ساله خود و دوره پیش از آن، در باب مرگش که دارد نزدیک می‌شود، و نیز در مورد علاقه خود به آنتینوس زیبا، موسیقی، هنر، نظام‌های اخلاقی و ادیان امپراطوری روم ارائه می‌دهد، و سرانجام می‌گوید که دیگر به خدایان اعتقاد ندارد، زیرا «نه مانع ما می‌شوند، نه از ما محافظت می‌کنند، و نه پاداش می‌دهند و نه کیفر».

هدف یورسنار راه گشودن به «درون» بود، و از همین رو، غیر از تحقیقات علمی، مانند «جادوگر» سعی می‌کرد در جسم و روح

امپراطور سالخورده روم حلول کند، و از همین رو، هادریانوس با آن که چهره‌ای تاریخی است از صافی یک ذهن قرن بیستمی عبور کرده است. یورسنار این کتاب را «رمان روان‌شناسانه، تأملی در باب تاریخ» می‌خواند و خودش را که پدیدآورنده کتاب است «مورخ - شاعر و رمان‌نویس».

یورسنار هنگام نوشتن این کتاب فکر می‌کرد که نه این مرد (هادریانوس) برای خوانندگان جاذبه‌ای دارد و نه کتاب، و فقط عدد خاصی از آن استقبال خواهند کرد، زیرا خط داستانی آن تنها تأملات فلسفی، روان‌شناسانه و زیبایی‌شناسانه است - بلا، سنگین عشق، چون سنگینی دستی که نوازشگرانه بر سینه فرود آید، اندک چنان فشار می‌آورد که از حد طاقت فراتر می‌رود» یا «مر خورم بیشتر در جست‌وجوی آزادی بوده‌ام تا قدرت، و قدرت را فقط به دست آورده‌ام که به آزادی بینجامد»، یا «این بازی اسرارآمیز - عشق - از عشق به جسم فراتر می‌رود و تا عشق به کل شخص بسط می‌یابد»، و این‌ها را اما برخلاف انتظار نویسنده، خاطرات هادریانوس بلافاصله با استقبال بسیار مواجه شد و یورسنار را به شهرت بین‌المللی رساند.

سپس یورسنار نمایش‌نامه‌هایی نوشت براساس مضامین ای اساطیری و در آن‌ها در مورد روایت‌های کلاسیک چون و را کرد. و پرسش‌های جدیدی پیش کشید (الکترا یا افتادن ماسک‌ها، راز آلکستیس و چه کسی مینوتاوروس ندارد؟). یکی از موتیف‌های مهم در این نمایش‌نامه‌ها «جاودانگی» است. «همه چیز می‌میرد،

اما همه چیز از نو زاده می شود... هیچ چیز صرفاً برای یک نوبت به وجود نیامده است، جز روان آدمی، و به این سبب است که انسان ها این قدر مشتاق جاودانگی اند.»

در سال ۱۹۵۶ منتخب اشعار یورسنار انتشار یافت که باز هم با استقبال خوبی روبه رو شد، هرچند که موضوع شعرها کاملاً مخفی بود.

سپس به سنار به امور اجتماعی، محیط زیست، نهضت های حقوق دینی، پیش های ضد سلاح هسته ای، هواداران صلح، سازمان های مبارک با افزایش جمعیت، حفاظت از جانوران و امثال این ها توجه روزافزون نشان داد، و مقاله های متعددی در نشریه های مختلف نوشت.

بعد از خاطرات هادریانوس شاید کار در سیاهی مشهورترین اثر نویسنده باشد. این هم رمانی است تاریخی، و تأملی در باب وجود، مرگ و امور فوق طبیعی. قهرمان این کتاب، زنون، کیمیاگر و فیلسوف و طبیب است، اما زنون شخصیت تاریخی نیست بلکه ترکیبی از چند شخصیت تاریخی است (اراسموس، مارینچی، اتین دوله، و دیگران) که در دوره متلاطم رنسانس و اصلاح دینی می زیستند. نویسنده برای آن که به این شخصیت دینی «واقعیت شخص مقید به زمان و مکان» ببخشد به سراغ افر و وقایع قرن شانزدهم رفت. در چشم اندازی که نویسنده ترسیم کرده است همه چیز آن عصر دیده می شود: جنگ های بی امان مذهبی، ستمگری اسپانیا در هلند، فرقه های متعصب، شورش های

عنان گسیخته دهقانان، هیستری عمومی و وحشت. در چنین
 اوضاعی است که زنون منزوی به جست و جوی امر مطلق می رود.
 طبابت، فلسفه، نجوم، مهندسی، ریاضیات، طالع بینی و کیمیا
 می آموزد. با زبان های گوناگون آشنا می شود، اروپا و شمال افریقا
 را می گردد و به شرق می رود. تجربه کردن دنیای فیزیکی به دانش
 محض می انجامد و امید می رود که به وحدت نظری با امر مطلق،
 نامتناهی، ابدی و واقعیت غایی منتهی شود. زنون می خواهد چیزی
 «پس از انسان» باشد. بعد از فرار از دست دستگاه تفتیش عقاید،
 به هیستری دنیای به طبابت و معالجه فقیران روی می آورد. زنون
 می بیند که هر چیزی، ستخوش تغییر است و هر چیزی در معرض
 تکرار بی پایار. زنون زنده رفته دگرگونی های ظریف و نامحسوس
 را در خود تشخیص می دهد. زمان و مکان حل می شود. ماده
 مرزهای خود را از دست می دهد. دنیا و زنون، عین و ذهن، یکی
 می شوند. زنون درمی یابد که آزادی (که این همه به آن ارج می گذارد)
 گریزنده است، و آدمی تا وقتی دارای ایمان است آزاد نیست، یعنی
 آدمی شاید تا زمانی که زنده است آزاد نیست. زنون افسون ها و
 طلسم های دنیای پیرامون را پس می زند، و سرسره ای را «پوسته
 ملال آور» (جسم) به سراغش می آید، ولی بر این پوست غلبه
 می کند. اما دیگرترسی از مرگ ندارد، حتی از آن استقبال می کند.
 کم کم خود را از میل تهی می کند و به گفته عارفان «وارسته» می شود.
 سرانجام دستگیر می شود و از استغفار هم خودداری می کند، چون
 نمی خواهد حقیقت را پایمال کند. پایان کتاب کلاً مراقبه ای است

در باب مرگ. زنون محکوم شده که به چوبه مرگ بسته شود تا او را بسوزانند اما خود او «خروج» معقول تری را انتخاب می‌کند: بریدن رگ پا و میج دست، مردن به دست خود. شرح تغییرات آهسته و تدریجی و حالات جسمی و ذهنی زنون به هنگامی که چشمه خون جاری است خواننده را کاملاً با خود می‌برد.

یورسنار در کتابی به نام با چشم‌های باز (۱۹۷۹) که مجموعه‌ای از گفت‌وگوهای اوست می‌گوید که مرگ «شکل غایی حیات» است دوست دارد آهسته بمیرد، کاملاً آگاه از آن چه روی می‌دهد، بر اثر نوعی رنجی که پیشروی‌اش امکان بدهد مرگ در بدنش «جا باز کند». یورسنار می‌خواهد از این «گذر» کاملاً آگاه باشد تا مبادا «تجربه غایی» را از دست بدهد. مرگی را طالب است با چشم‌های باز. طرفدار نوعی زندگی است که در آن مرگ نوعی دوست به حساب بیاید و دیدار با این دوست دیداری باشکوه باشد.

یورسنار در مجموعه داستان‌های کوتاه به نام مانند آبی که روان است قهرمانانی را تصویر می‌کند که با وقار با پایان زندگی‌شان روبه‌رو می‌شوند، گذر زمان در آن‌ها مترادف است با تزلزل جسمانی و زوال، و عشق مانند بیماری یا غده‌ای به سراغشان می‌آید که نمی‌توان آن را پس زد.

زمان، این پیکروساز عظیم مجموعه جستارهایی است در موضوع‌های مختلف، و دغدغه‌های شصت سال زندگی یورسنار در آن انعکاس یافته است. زمان و ابدیت وحدتی چرخه‌ای دارند. «نه گذشته وجود دارد و نه آینده، فقط سلسله‌ای از زمان‌های حال

وجود دارد، مسیری که مدام تخریب و بازسازی می‌شود و ما همه در آن پیش می‌رویم.» گنجشکی در شبی طوفانی از پنجره‌ای گشوده وارد می‌شود و اتاق منور را طی می‌کند و از پنجره‌ای دیگر خارج می‌شود. این تصویری است از ناشناخته‌های دو سوی «سفر». «پیش از زندگی» که درباره‌اش هیچ نمی‌دانیم به اندازه «پس از زندگی» که باز هم درباره‌اش هیچ نمی‌دانیم اهمیت دارد. یورسنار عالم را این‌طور می‌دید: تکرار زایش، مرگ و نوزایش، با حلول الهی در رده طبیعت. گذر زمان نشانه نابودی و از دست رفتن است. زیبایی ترینه است. پیکره‌ساز می‌کوشد قوانین طبیعت را نقض کند، یعنی زندگی را بر سکون برساند، اما نمی‌تواند. پیکره مرمرین به محض خلق شدن به لحظه فرسوده‌تر می‌شود و به صورت عنصری اولیه‌اش رجعت می‌کند.

یورسنار حتی عشق را که به اعتقاد صعود روحی است گذرا می‌داند. می‌نویسد: «ما عشق می‌ورزیم چون نمی‌توانیم تنها بمانیم. از مرگ نیز به همین علت می‌ترسیم.» می‌گوید اگر بعد از چند سال، یا حتی چند ماه، مرده‌ای بازگردد که بسیار عزیز بوده است زنده‌ها او را مزاحم خواهند یافت.

به سبب گستردگی و عمق دانش، روح پژوهشگری و قدرت خلاقیت معجزه‌آسای یورسنار، شاید عده‌ای گمان کنند که او زندگی را فدای مطالعه و جست‌وجوی بی‌پایان کرده است. اما علایق یورسنار وسیع بود. به مسائل گوناگون می‌اندیشید و ذهنش همواره درگیر مسئله وحدت کل خلقت بود. یورسنار به انواع آدم‌ها

علاقه داشت، در خانه‌اش به روی همه باز بود، با وظیفه‌شناسی به همه نامه‌ها جواب می‌داد، از آشپزی و سفر خوشش می‌آمد، در فعالیت‌های اجتماعی و زیست محیطی مشارکت می‌کرد، و می‌گفت کتاب‌هایش را موقعی می‌نویسد که وقتش را داشته باشد. یورسنار در دسامبر ۱۹۸۷ در هشتاد و چهار سالگی از دنیا رفت. سازه‌اش را سوزاندند و خاکسترش را در مونت دیزرت آیلند که بیش از پهل سال خانه‌اش آن جا بود دفن کردند.

اما شراره‌ها که اولین بار در سال ۱۹۳۶ منتشر شد از مقوله شعر منشور است، با محمد هادی از تأملات یا کلمات قصار. این‌ها را می‌توان داستان کوتاه نیز به حساب آورد. یورسنار خودش این کتاب را مجموعه‌ای از شعراوه‌ها یا قطعه‌ها منشور خوانده است که با مفهوم عشق به هم وصل شده‌اند.

خود یورسنار می‌گوید که این قطعه‌ها اعتراضات گونه‌اند، محصول بحرانی عشقی، نوعی تخیله روحی، و در عین حال، جست‌وجوی ارزش‌های ابدی. او این قطعه‌ها را به سبکی ساده شخصی و امپرسیونیستی نوشته است و هدفش نشان دادن بغرنجی و عمق عاطفی شور و سوداست. شراره‌ها بازگوکننده داستان‌هایی است — گاه مستقیم، گاه غیرمستقیم و از طریق افسانه و تاریخ — درباره ماجراهای عاشقانه‌ای که از اطمینان و سعادت به سرخوردگی و یأس ختم شده‌اند. کتاب شامل ده دسته از تأملات است و بعد از هر دسته از تأملات یک روایت آمده است که شاید در نظر اول

ارتباط چندانی با تأملات نداشته باشد اما از بررسی اجزا و عناصر می‌توان دریافت که همه بر مضمون‌های مختلف عشق و فرجام واحد آن‌ها، یعنی رنج، مبتنی‌اند. عشق نوعی کشش بیمارگونه است، نیروی مرموزی که خود را تحمیل می‌کند.

یورسنار، در بازگویی باشکوه تاریخ و افسانه با سمت و سوی زن بیستمی و رنگ و بوی شرح حال شخصی، از گذشته به این سبب مدد می‌گیرد که بی‌زمانی و فراگیری عشق را آشکار کند. عشق که یک دنیا دی است درد و رنجی مهیب نیز هست. این عارضه یا بیمار که مش را عشق گذاشته‌ایم ممکن است آن قدر توان فرسا و جانکاه باشد که تابودی بینجامد. عشق کامل عشقی است بی‌چشمداشت و ابدی، یعنی عاشق در معشوق حل می‌شود، خواست خواست می‌شود اما این معشوق چه کسی می‌تواند باشد؟ چه کسی سزاوار چنین عشق بی‌حدومرزی است؟ آن کس که خداگونه باشد، ارباب و سرور باشد، همه و هیچ باشد، ابتدا و انتها باشد، سرور عالم — خدا.

فایدر، آخیلیس، پاتروکلوس، آنتیگونه، ایم مجدلیه، فایدون، کلوتمنسترا و ساپفو کاراکترهای افسانه‌ای باستانی‌اند که مارگریت یورسنار سرگذشت آن‌ها را با خاطره عشق و دورانی دور جوانی خود درمی‌آمیزد.

این داستان‌ها محملی‌اند برای بیان تجربه عاشقانه‌ای که با ستایش و دیوانگی و نابینایی همراه بوده است. اکنون برگزیده می‌نشیند: تانک، سشوار، تراموا و مترو در محیط‌های اساطیری

ظاهر می‌شوند و طومار زمان را در هم می‌پیچند. تصاویر خیره‌کننده و سحرانگیزند.

شرازه‌ها شاید قدرتمندترین و تأثیرگذارترین شعر عاشقانه در فرانسه قرن بیستم باشد.

رضا رضایی

بهار ۱۳۸۹

اکنون که وداست حدید این اثر منتشر می‌شود لازم می‌دانم از ناشر قبلی (نشر ناک) که نهایت محبت را به من داشته است تشکر کنم. از ناشر فعلی و مدرهنه‌ندش، ساعد مشکی، نیز ممنونم که نهایت سلیقه و متانت را برای پدید آمدن این کتاب به خرج داده است. بازخوانی و بازبینی شرازه‌ها پس از گذشت سال‌ها بار دیگر مرا به عوالم حیرت‌آوری برگرداند که لذت بخش اما تراژیک است.

من در متن ترجمه‌ام اصلاحاتی وارد کرده‌ام. البته، تغییری در محتوا به وجود نیاورده است، اما شاید متن را بهتر کرده باشد. در ابتدای هر قطعه نیز مطالبی نوشته‌ام که شاید حال و هری متن را مفهوم‌تر کرده باشد. از مهران موسوی که در اصلاح این ویراست جدید به من کمک کرد صمیمانه تشکر می‌کنم.

رضا رضایی

تابستان ۱۳۹۶